

نقد و بررسی تقریر فلسفی برهان تمانع با تأکید بر تقریر شهید مطهری

حسن محیطی اردکان*

چکیده

از میان براهینی که توسط دانشمندان اسلامی برای اثبات توحید خداوند متعال اقامه کرده‌اند، برهان تمانع به دلیل بهره‌مندی از پشتوانه عقل و نقل، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. شهید مطهری نیز برای نفی تعدد واجب‌الوجود و در نتیجه اثبات توحید خداوند متعال، این برهان را در کنار براهینی نظیر برهان فرجه و برهان از طریق وحدت عالم، نامحدودی ذات خداوند متعال و نیز از راه نبوت مطرح کرده است. با این تفاوت که ایشان سعی کرده تا با ارائه تقریری جدید و متفاوت، به برخی اشکالاتی پاسخ دهد که تقاریر دیگر قادر به پاسخ‌گویی آنها نیستند.

در این پژوهش سعی شده تا با روش توصیفی - تحلیلی، دیدگاه شهید مطهری با عنوان «تقریر فلسفی» بسط داده شود و صحت تقریر ایشان و نیز صحت تطبیق این تقریر با آیه بیست و دوم سوره «انبیاء» مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: برهان تمانع، توحید، واجب‌الوجود، تقریر عامیانه، تقریر فلسفی.

مقدمه

یکی از براهینی که فلاسفه اسلامی برای اثبات یگانگی خداوند متعال به آن تمسک جسته‌اند «برهان تمناع» می‌باشد. این برهان علاوه بر اینکه یک برهان عقلی به شمار می‌آید، به لحاظ مطرح شدن در قرآن کریم، دلیل نقلی بر یگانگی خداوند نیز شمرده می‌شود و این امر (عقلی و نقلی بودن برهان تمناع)، اهمیت این برهان را دوچندان کرده است.

تقریرهای متفاوت از این برهان نشانگر آن است که فلاسفه، متکلمان و مفسران از منظرهای مختلفی به این برهان که به نظر برخی، محتوای بخش اول آیه بیست و دوم سوره «انبیاء» است، نگریسته‌اند. اما آنچه در اینجا برای ما از اهمیت بالاتری برخوردار است این است که ببینیم کدام‌یک از قرائت‌ها و تقریرهای این برهان درست است و با عقل و نقل سازگاری بیشتری دارد؟

در این مقاله با تکیه بر اندیشه‌های شهید مطهری، دو تقریر از برهان تمناع را مطرح خواهیم نمود و به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت. همچنین صحت تطبیق تقریر فلسفی شهید مطهری از برهان تمناع را مورد کنکاش قرار خواهیم داد. پژوهش حاضر نظر نقد و بررسی تقریر شهید مطهری و نیز بررسی صحت یا عدم صحت تطبیق برهان وی بر آیه بیست و دوم سوره «انبیاء» می‌تواند جدید و نوآورانه تلقی گردد. بنابراین، سؤال اصلی ما این است که آیا تقریر برهان تمناع شهید مطهری کامل است یا خیر؟ همچنین آیا تقریر ایشان از برهان تمناع با آیه بیست و دوم سوره «انبیاء» مطابقت دارد یا خیر؟ طبیعی است که برای پاسخ به چنین پرسشی باید به سؤالات فرعی دیگری نیز پاسخ داد؛ از جمله: تقریر عامیانه (غیرفلسفی) برهان تمناع چگونه است؟ تقریر

عامیانه تا چه حد می‌تواند نیاز ما به اثبات توحید واجب‌الوجود را برآورده کند؟ تقریر فلسفی برهان تمناع به چه شکلی است؟ آیا این تقریر از برهان تمناع قادر است توحید را اثبات کند؟ مفاد آیه بیست و دوم سوره «انبیاء» چیست؟ تقریر فلسفی شهید مطهری چه نسبتی با آیه مزبور دارد؟ نخست پاسخ به پرسش اول را جویا می‌شویم و به همین منظور، به بیان تقریر عامیانه برهان تمناع می‌پردازیم.

تقریر نخست: تقریر عامیانه

خداوند متعال در آیه ۲۲ سوره «انبیاء» می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباہ می‌شد. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.

اولین تقریر، تقریری است که شهید مطهری آن را با عبارت «سطحی و عامیانه» توصیف می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۱۱۴). پیش از پرداختن به اصل برهان، توجه به دو مقدمه زیر برای فهم بهتر آن لازم است.

الف. هر موجودی، اراده و خواستی دارد که با اراده و خواست موجود دیگر متفاوت است، به گونه‌ای که - برای مثال - با وجود دو شخص، دو اراده متفاوت وجود خواهد داشت.

ب. واجب‌الوجود واجد تمام کمالات متصور است و به عبارت دیگر، واجب‌الوجود واجب من جمیع الجهات است و هر کمالی را که به امکان عام می‌تواند داشته باشد دارد.

با توجه به این دو مقدمه، وارد استدلال می‌شویم و

به تبع آن، هیچ موجودی به وجود نمی آید و به تعبیر آیه شریفه، عالم فاسد و تباه می شود.

اما به نظر می رسد این تقریر صحیح نمی باشد؛ زیرا با فرض هماهنگی A و B - که نمایانگر دو واجب الوجود در تقریر فوق هستند - در آفرینش جهان هستی هیچ محذوری وجود ندارد. بنابراین، واجب الوجود می تواند متعدد باشد. توضیح اشکال فوق آن است که چه لزومی دارد ما اراده و خواست دو واجب الوجود را مزاحم یکدیگر فرض کنیم، درحالی که می توان گفت اراده و خواست آنها با یکدیگر هماهنگ است؛ چون آن دو واجب الوجودند و بر طبق قاعده «واجب الوجود واجب من جمیع الجهات»، هر دو عالم و حکیم علی الاطلاقند و مطابق با حکمت و مصلحت عمل می کنند. بنابراین، با همکاری یکدیگر جهان را خلق می کنند. شهید مطهری در نقد این تقریر می فرماید: «ولی این تقریر صحیح نیست؛ زیرا چه موجبی در کار است که اراده ها و خواست های واجب الوجودها را مخالف و مزاحم یکدیگر فرض کنیم؟ بلکه الزاماً باید اراده ها و خواست های آنها را هماهنگ فرض کنیم؛ زیرا فرض این است که هر دو واجب الوجودند و هر دو علیم و حکیم اند و هر دو بر وفق مصلحت و حکمت عمل می کنند، و چون حکمت و مصلحت یکی بیش نیست، پس اراده واجب الوجودها - هرچند عددشان از ریگ های بیابان و دانه های باران بیشتر باشد - با یکدیگر موافق و هماهنگ است» (همان).

درواقع، آنچه باعث تزامم اراده و خواست ها می شود، یا منفعت طلبی و خودپرستی است و یا جهل و نادانی و هیچ کدام از اینها درباره واجب الوجود در ذات خداوند متعال راه ندارد. بنابراین، می توان دو واجب الوجود را تصور کرد که با

می گوئیم: اگر مبدأ جهان هستی - که در فلسفه از آن به «واجب الوجود» تعبیر و در متون دینی از آن با واژه «الله» یاد می شود - متعدد باشد، میان اراده های آنها تمناع و تزامم برقرار می شود؛ چون هر کدام از آنها خواستار چیزهایی هستند که دیگری آن را نمی خواهد. لازم به ذکر است چون مراد از تعدد واجب الوجود در برهان تمناع دو و بیشتر از دو است، برای تقریر بهتر، برهان را بر فرض وجود دو خدا پیش می بریم و از این به بعد با حروف A و B به آنها اشاره می کنیم.

بنابراین، A یک سری چیزها را می خواهد که B نمی خواهد و B یک سری چیزها را می خواهد که A نمی خواهد. در این صورت، برای اینکه چیزی در جهان خلق و آفریده شود، لازم است اراده و قدرت یکی از آن دو بر دیگری غلبه پیدا کند؛ بنابراین، می توان گفت سه صورت قابل فرض است: یا اراده و قدرت A بر اراده و قدرت B غلبه پیدا می کند، یا اراده و قدرت B بر A غلبه پیدا می کند و یا اراده و قدرت هیچ کدام بر دیگری غالب نمی شود. اراده و قدرت هر کدام که غلبه پیدا کند باعث خواهد شد که خواست و اراده او در جهان حکمفرما شود. ولی باید دانست که دو صورت اول باطل است و اراده و خواست هیچ یک از A و B بر دیگری غالب نخواهد شد؛ زیرا مغلوب شدن نقص شمرده می شود و با کمال و وجوب واجب الوجود منافات دارد و اگر یکی از آن دو مغلوب شود از واجب الوجود بودن می افتد و به ممکن الوجود تبدیل می شود و این خلاف فرض ماست؛ زیرا فرض کردیم که A و B واجب الوجودند. صورت سوم نیز باطل است؛ به این دلیل که اگر هیچ کدام بر دیگری غلبه نکنند، اراده هیچ کدام نمی تواند مؤثر باشد. هنگامی که اراده هیچ یک مؤثر نباشد، رابطه جهان با واجب الوجود قطع می شود و

هماهنگی هم عالم را بیافرینند. برای رفع این مشکل باید تقریر دیگری را ارائه داد تا این شبهه را نیز پاسخ گوید. به همین جهت، شهید مطهری تقریر دیگری را ارائه می‌دهد که ما آن را تقریر فلسفی می‌نامیم.

تقریر دوم: تقریر فلسفی

با تقریر فوق، مشخص شد که تقریر عامیانه نمی‌تواند چندان کارساز و مفید باشد و از اشکال مطرح شده برهد. بنابراین، نمی‌توان برهان تمانع را بر اساس تضاد خواست‌ها و اراده‌های خدایان متعدد بیان نمود و از آن توحید را نتیجه گرفت، بلکه باید راه دیگری را در پیش گرفت که ما آن را «تقریر فلسفی» نام نهادیم. به گفته شهید مطهری: «برهان تمانع مبتنی بر تضاد و تخالف خواست‌ها و اراده‌ها نیست، بلکه مبتنی بر امتناع وجود هر حادثه ممکن است از ناحیه تعدد اراده‌ها؛ یعنی اگر واجب‌الوجود متعدد باشد، با فرض هماهنگی و توافق اراده‌ها نیز تمانع وجود دارد» (همان، ص ۱۱۵).

فهم این تقریر از برهان مبتنی بر فهم سه نکته اساسی زیر است که نقش مقدمات برهان را ایفا می‌کنند (همان).

۱. مقدمه نخست آن است که واجب‌الوجود بالذات از هر جهت و حیثیتی واجب است و به عبارت دیگر، واجب‌الوجود واجب من جمیع الجهات والحیثیات است. معنای این عبارت چنین است: همان‌گونه که در فلسفه اثبات شده است که واجب‌الوجود، در ذات خود معلول غیر نیست، همچنین به اثبات رسیده که واجب‌الوجود در صفات و افعال خود نیز تحت تأثیر علتی قرار نمی‌گیرد، بلکه مؤثر محض است. در ذات واجب هیچ‌گونه حیثیت امکانی و بالقوه - حتی در مرتبه فعل و صفت -

نمی‌تواند وجود داشته باشد. برای مثال، اگر گفته می‌شود «عالم» است، بدین معناست که هرچه را دانستنی است ضرورتاً می‌داند نه اینکه فقط می‌تواند بداند. به عبارت دیگر، او عالم بالوجوب است نه بالامکان. اگر گفته می‌شود «قادر» است، بدین معناست که محال است کار شدنی (غیرممتنع) باشد که نتواند انجام دهد و به عبارتی، قادر بالوجوب است نه بالامکان. اگر گفته می‌شود «فیاض» است به معنای آن است که به هر موجودی که امکان موجود شدن را داشته باشد، افاضه وجود می‌کند، به گونه‌ای که محال است که موجودی امکان وجود داشته باشد و از طرف واجب‌الوجود افاضه وجود به او نشود.

هر آنچه برای واجب‌الوجود به امکان عام ممکن است، بالفعل و بالوجوب برایش حاصل است. امر واجب‌الوجود هیچ‌گاه مردد بین دو طرف نیست و حالت امکانی ندارد، بلکه آن موجودی که صفت یا فعلی می‌تواند برای او ممکن باشد، ممکن‌الوجود است. به گفته شهید مطهری، «واجب‌الوجود همان‌طور که واجب‌الوجود است واجب‌العالمیه و واجب‌القادریه و واجب‌الحیاء و واجب‌الاراده و واجب‌الفاعلیه است.» وی به دلیل نفی احتیاج از وجود واجب، هرگونه امکانی را در حق واجب‌الوجوب نفی می‌کند و معتقد است: اگر واجب‌الوجود در صفت یا فعلی ممکن باشد، بدین معناست که ممکن است آن صفت را داشته باشد و ممکن است آن صفت را نداشته باشد و اگر بخواهد آن صفت را دارا شود، به امری زائد بر ذات خود نیاز دارد تا او را از حالت قوه به فعلیت درآورد. و این امر (احتیاج به موجود دیگر) منافات با وجوب وجود واجب‌الوجود دارد.

۲. مقدمه دوم آن است که وجود معلول عین ربط به

برای اشاره به علت و معلول به کار می‌بریم. فرض ما آن است که A علت هستی بخش B است و B معلول A. حال اگر B وجود مستقل از وجود داشته باشد و هر دو به یک وجود موجود نباشند خلف فرض لازم می‌آید؛ زیرا اگر B موجودی باشد و وجودی که از A دریافت می‌کند وجود دیگری، بدین معناست که B بدون دریافت وجود از علت (A) موجود شده است و معنای اینکه B بدون دریافت وجود از A موجود شده آن است که A علت هستی بخش B نیست و این خلاف فرض ماست. بنابراین، آن دو یعنی معلول و وجود داده شده دو موجود نیستند، بلکه به یک وجود موجودند. با اثبات وحدت معلول و وجود در خارج معلوم شد که برخلاف تصور فوق، در رابطه وجودبخشی چهار چیز وجود ندارد، بلکه سه چیز موجود است؛ علت، معلول (یا شیء داده شده)، و دادن (فعل وجودبخشی علت هستی بخش). با دقت نظر در عمل وجودبخشی، به خوبی روشن می‌شود که معلول، چیزی جز فعل فاعل هستی بخش نیست و در واقع، آنها یکی هستند؛ با این توضیح: تاکنون معلوم شد که معلول و وجود در خارج به یک وجود موجودند. فعل فاعل هستی بخش نیز ایجاد است. ایجاد به معنی وجودبخشی است. پس اینکه گفته می‌شود فاعل هستی بخش معلولی را ایجاد کرد، به این معناست که به او وجود بخشید. پس با توجه به اینکه گفته شد معلول و وجود یکی هستند، اعطای وجود به معلولی که موجود است، تحصیل حاصل بوده و باطل است. برای رفع این مشکل، سه راه حل متصور است: راه حل اول آن است که بگوییم معلول و وجود، هر کدام به یک وجود موجودند. این فرض به دلیلی که پیش‌تر گفته

علت است. تبیین حقیقت معلول به عنوان موجود عین‌الربط به علت، نیازمند تحلیل معنای وجودبخشی علت هستی بخش است که در ذیل، اجمالاً به آن اشاره می‌شود (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۱۱۰-۱۱۳؛ مطهری، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۵؛ مطهری، ۱۳۶۴، ۱۴۰۶ق، ص ۲۵۲-۲۵۵).

در تصور سطحی، رابطه وجودبخشی مانند رابطه داد و ستد بین دو نفر است که در آن، شخصی مانند علی، چیزی مانند پول را به شخص دیگری مانند حسین می‌دهد. البته واضح است که وجودبخشی علت هستی بخش مانند مثال فوق نیست، اما برای تقریب به ذهن، تبیین وجودبخشی را از همین مثال آغاز می‌کنیم و به تدریج اختلاف وجودبخشی با این مثال را ذکر می‌نماییم.

در مثال فوق، چهار چیز وجود دارد:

الف) دهنده: علی؛

ب) گیرنده: حسین؛

ج) شیء داده شده (یا گرفته شده): پول؛

د) فعل انجام شده: دادن پول.

اگر وجودبخشی را با مثال فوق تطبیق کنیم، نتیجه زیر به دست خواهد آمد:

الف) دهنده: علت؛

ب) گیرنده: معلول؛

ج) شیء داده شده (یا گرفته شده): وجود؛

د) فعل انجام شده: ایجاد.

اکنون باید دید که آیا واقعاً در عمل وجودبخشی نیز پای چهار واقعیت در میان است؟ برای تحقیق در این مسئله، ابتدا به سراغ گیرنده و شیء داده شده می‌رویم تا ببینیم آیا معلول با وجود یکی هستند یا اینکه هر کدام وجود مستقلی دارند؟ برای سهولت در بحث، از این به بعد حرف A و B را به ترتیب

هر فعلی وابسته به وجود طرفین است. در مثال فوق، اگر علی، حسین و پول نباشند افعال پول دادن و پول گرفتن محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر، افعال پول دادن و پول گرفتن وابسته به وجود علی، حسین و پول است. در مورد رابطه وجودبخشی هم همین مطلب صادق است؛ یعنی فعل ایجاد و هستی‌بخشی (که مساوی با وجود معلول است) عین وابستگی و ربط به فاعل وجود و هستی است. پس می‌توان گفت: وجود معلول (که مساوی با فعل ایجاد است) عین ربط به علت است. ۳. مقدمه سوم آن است که ترجیح بلامرّجّ محال است. ترجیح بدون مرجح بدین معناست که فاعل در موردی که نسبت به انجام دو فعل نسبت تساوی دارد بدون دلیلی که باعث رجحان یکی بر دیگری شود، یکی را بر دیگری ترجیح دهد. این امر محال است. معنای این سخن آن است که همیشه، یا فاعل هیچ‌کدام از آن کارها را انجام نمی‌دهد و یا برای انجام یکی از دو کار پیش روی خود، نیازمند عاملی است که باعث ترجیح یکی از دو طرف بر دیگری شود. البته شهید مطهری استحاله ترجیح بلامرّجّ را به استحاله ترجیح بلامرّجّ برمی‌گرداند و معتقد است: «هر ترجیح بلامرّجّی مستلزم ترجیح بلامرّجّ است؛ زیرا فاعل که بالفرض با دو فعل نسبت متساوی دارد و فاعلیت هر دو را در حد قوه دارد اگر بخواهد با یکی از دو فعل نسبت بیشتری پیدا کند مستلزم این است که خودش خود به خود از قوه به فعلیت برسد. پس ترجیح یکی از دو فعل از طرف فاعل مستلزم ترجیح قبلی در وجود خود فاعل است که بدون عامل محال است» (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۱۱۶).

با توجه به سه مقدمه فوق، می‌توان استدلال را بدین صورت بیان کرد:

از آن‌رو که واجب‌الوجود واجب من جمیع الجهات

شد مردود است. راه حل دوم آن است که بپذیریم عملی به نام «ایجاد» صورت نگرفته است. این راه حل نیز مستلزم اعتقاد به این است که فاعل هستی‌بخش، هستی‌بخشی نکرده است. راه حل سوم آن است که فعل وجودبخشی را به گونه‌ای تفسیر کنیم که افزون بر تنافی نداشتن با هستی‌بخشی علت هستی‌بخش و نیز وحدت معلول و وجود داده‌شده، محذور مذکور (تحصیل حاصل) پیش نیاید. آن تفسیر چیزی نیست جز اینکه معلول عین وجود داده‌شده است، همچنین عین فعل انجام‌شده نیز هست. در حقیقت، معلول همان کار و فعل علت فاعلی است و نه وجودی جدای از آن.

بنابراین، تصور ابتدایی از فعل هستی‌بخشی که در آن چهار چیز موجود بود، این‌گونه اصلاح شد که در فعل هستی‌بخشی تنها دو چیز وجود دارد: علت و کار علت (که از آن با تعابیر وجود، معلول، و فعل فاعل هستی‌بخش یاد می‌شود).

پس از تحلیل رابطه وجودبخشی، لازم است به تحلیل فعل فاعل هستی‌بخش که از آن به «ایجاد» تعبیر می‌شود پردازیم و از آن در تقریر فلسفی برهان تمایز استفاده کنیم. گرچه تشبیه رابطه وجودبخشی با مثال پول دادن علی به حسین رهزن است، اما بیان تشابه آن دو برای تحلیل معنی «ایجاد» می‌تواند راهگشا باشد. از این‌رو، بار دیگر به مثال فوق برمی‌گردیم. از چهار عنصر موجود در مثال مزبور، سه عنصر علی، حسین و پول موجود مستقل هستند که هر کدام به تنهایی و با قطع نظر از رابطه آنها در این مثال، در خارج وجود دارند، ولی عنصر چهارم، یعنی فعل پول دادن، متفاوت است.

این عدم استقلال نه تنها در مورد فعل پول دادن، بلکه در مورد تمام افعال صادق است. در واقع، تحقق

واجب‌الوجودها وجود پیدا کنند و چون هریک از این معلول‌ها امکان بیش از یک وجود را ندارند، باید تنها و تنها از یکی از واجب‌الوجودها صادر شوند و چون امتیاز و رجحانی بین واجب‌الوجودها برای وجودبخشی وجود ندارد و تحقق هریک از این معلول از طرف هریک از واجب‌الوجودها مستلزم ترجیح بلامرجح و به دنبال آن، ترجیح بلامرجح است، هیچ‌یک از این معلول‌ها محقق نخواهند شد و در نتیجه، چیزی به وجود نخواهد آمد.

در نهایت، شهید مطهری این‌گونه نتیجه می‌گیرد: پس به فرض تعدد وجود واجب‌الوجود، لازم می‌آید که هیچ چیزی وجود پیدا نکند؛ زیرا وجود آن موجود محال می‌شود. پس صحیح است که اگر واجب‌الوجود متعدد بود، جهان نیست و نابود بود ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (همان، ص ۱۱۷). پس از تقریر فلسفی برهان تمناع به شیوه فوق، باید دید این برهان تا چه حد قانع‌کننده است؟ با دقت در مقدمات فلسفی می‌توان دریافت که این برهان از پشتوانه فلسفی قوی و از اتقان و استحکام بالایی برخوردار است. در نتیجه، خواننده را تا حد زیادی قانع می‌کند. تا حد زیادی به این دلیل که اگر مقدمه دیگری ناظر به وجود جهان هستی به استدلال فوق افزوده می‌شد، قیاس استثنایی کامل می‌گشت.

توضیح آنکه در نتیجه‌گیری برهان فوق این مطلب اثبات شد که اگر واجب‌الوجود متعدد باشد، لازم می‌آید که هیچ چیز موجود نشود. اگر مقدمه «لیکن وجودی هست» یا «لیکن چیزی وجود دارد» به نتیجه فوق افزوده شود، قیاس استثنایی‌ای شکل می‌گیرد که در آن، از نقیض تالی این نتیجه حاصل می‌شود که «پس واجب‌الوجود متعدد نیست» و واحد است.

است، می‌توان نتیجه گرفت که هر موجودی که قابلیت موجود شدن را داشته باشد از طرف واجب به او افاضه وجود می‌شود. حال اگر دو یا چند واجب‌الوجود وجود داشته باشد لازم می‌آید که از طرف هریک از آنها به او افاضه وجود شود؛ زیرا همه واجب‌الوجودها واجب من جمیع جهاتند و هریک از آنها به معلولی که می‌تواند به وجود آید، وجود می‌دهند.

لازمه مقدمه دوم که بر طبق آن، معلول، وجود و ایجاد یک چیزند - که با سه تعبیر از آنها یاد می‌شود، به ضمیمه وجودبخشی واجب‌الوجود که در مقدمه اول به دست آمد، این است که دو ایجاد مستلزم دو وجود است؛ با این توضیح که اگر دو واجب‌الوجود افاضه وجود کنند (ایجاد کنند)، به حکم عینیت ایجاد با وجود بدین معناست که دو وجود را محقق ساخته‌اند. این در صورتی است که معلول مفروض، امکان بیش از یک وجود را ندارد. پس معلول مورد نظر یا باید از واجب‌الوجود اولی صادر شود، یا از دومی، یا از سومی و... و به دلیل اینکه هیچ‌یک از واجب‌الوجودها رجحانی بر دیگری ندارند، وجودبخشی هریک از آنها مستلزم ترجیح بلامرجح از طرف فاعل و در نهایت، ترجیح بلامرجح از طرف قابل است. پس آن معلول به وجود نخواهد آمد.

بنابراین، ثابت شد که اگر یک ماهیتی قابلیت موجود شدن را پیدا کند، با فرض تعدد واجب‌الوجود تحقق پیدا نخواهد کرد. همین استدلال در مواردی که تعداد بیشتری از ماهیات قابلیت موجود شدن را داشته باشند نیز جاری است؛ بدین صورت که اگر دو یا چند واجب‌الوجود موجود باشد، هریک از این معلول‌ها به حکم انتساب به واجب‌الوجود و با فرض وجودبخشی واجب‌الوجود، باید به تعداد

تطبیق تقریر فلسفی با آیه بیست و دوم سوره «انبیاء»

مسئله دیگر، بررسی نسبت تقریر فلسفی برهان تمناع با آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» از نگاه شهید مطهری است. ایشان در مواضع متعددی از آثار خویش، این تقریر را منطبق با آیه فوق دانسته که به برخی از این مواضع در زیر اشاره شده است:

اولین موضع، موضعی است که در آن شهید مطهری با صراحت تمام به این تطبیق اشاره کرده و می‌فرماید: قرآن این مسئله را به صورت استدلالی طرح کرده است.... برهانی که اقامه کرده، همان است که فلسفه اسلامی آن را «برهان تمناع» می‌خواند... «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (مطهری، ۱۳۸۴، ص ۶۵). همچنین وی پس از آنکه اعتقاد به چندمبدأی را شرک در ذات و نقطه مقابل توحید ذاتی دانسته، می‌نویسد: قرآن آنجا که اقامه برهان می‌کند (برهان تمناع) و می‌گوید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»، در برابر این گروه اقامه برهان می‌کند (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۳۴).

در عبارت فوق، برهان تمناع، عبارت دیگری از آیه مذکور قلمداد شده است.

ایشان در جای دیگری با نقل نام‌گذاری مفاد آیه مذکور به برهان تمناع، اینچنین به طور تلویحی بر این نام‌گذاری صحنه می‌گذارد: در قرآن اساساً استدلال‌های صد در صد عقلی فلسفی وجود ندارند فقط عقلی تجربی؛ مثل «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» که اسمش را «برهان تمناع» گذاشته‌اند (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۸۱).

شاهد دیگری بر منطبق بودن آیه مذکور با برهان تمناع از دیدگاه شهید مطهری، مورد زیر است که در آن معنای آیه مذکور همان مفاد برهان تمناع قلمداد

شده است: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»؛ بگو اگر در این دو (آسمان و زمین / همه هستی) خدایانی دیگر جز الله می‌بود، این نظام موجود نبود و تباه شده بود (برهان تمناع) (مطهری، ۱۳۵۷، ص ۸۶). آخرین موردی که در اینجا به ذکر آن بسنده می‌کنیم، ذکر آیه مذکور دقیقاً پس از نام برهان تمناع است. این امر می‌تواند شاهی بر ادعای ما باشد: برهان سوم، «برهان تمناع» است. در قرآن کریم آمده است: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲) (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۱۱۴).

نقد و بررسی

با وجود شواهد متعدد که به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، می‌توان بر این ادعا صحنه گذاشت که شهید مطهری تقریر فلسفی خود از برهان تمناع را مطابق با مفاد و محتوای آیه بیست و دوم سوره «انبیاء» می‌داند. اما به نظر می‌رسد ظاهر آیه فوق با تقریر ایشان همخوانی نداشته باشد. این ناهمخوانی با توجه به دو نکته زیر قابل درک است:

الف. توجه به نتیجه تقریر فلسفی برهان تمناع

همان‌گونه که گفته شد، شهید مطهری پس از ذکر سه مقدمه برای اثبات وحدانیت خداوند متعال، به تبیین تقریر فلسفی برهان تمناع پرداخت و از این برهان این‌گونه نتیجه گرفت که اگر واجب‌الوجود متعدد باشد، چیزی به وجود نخواهد آمد: «پس به فرض تعدد وجود واجب‌الوجود، لازم می‌آید که هیچ چیزی وجود پیدا نکند؛ زیرا وجود آن موجود محال می‌شود» (همان، ص ۱۱۷).

همچنین ایشان آیه مذکور را اینچنین ترجمه می‌کند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲)؛

ابن منظور «الاستفساد» را خلاف «الاستصلاح» ترجمه کرده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۳۵). بنابراین، پس از بررسی معنای لغوی «فساد» در کتب لغت، می‌توان گفت: فساد در برابر صلاح است و همچنین فساد با خارج شدن یک چیز از حد اعتدال و اختلال در نظم آن چیز، به وجود می‌آید. در هیچ کتاب لغتی فساد در تقابل و ضدیت با «وجود» معنا نشده تا همانند شهید مطهری بتوان «لفسدتا» را «لعدمتا» معنا کرد و در ترجمه آیه مورد بحث گفت: بگو اگر در این دو (آسمان و زمین / همه هستی) خدایانی دیگر جز الله می‌بود، این نظام موجود نبود. بلکه فساد فرع بر وجود و متأخر از آن است. فساد در مورد چیزی که هنوز به وجود نیامده، معنای محصلی ندارد. بنابراین، ترجمه ارائه شده از سوی شهید مطهری با ظاهر آیه شریفه ناسازگار است. ترجمه صحیح آیه این است: اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای یکتا بود تباه می‌شدند (فاسد می‌شد). در واقع، به نظر می‌رسد این آیه اشاره به نظم موجود بر جهان دارد و درصدد است تا با اشاره به نظم موجود، بر وحدت باری تعالی دلالت کند؛ زیرا اگر خدایان متعدد بودند نظام موجود به هم می‌خورد. به عبارت دیگر، «لفسدتا» ناظر به مقام بقاء عالم است نه حدوث عالم. در این صورت، این آیه با معنای «اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای یکتا بود تباه می‌شدند (فاسد می‌شد)» با مفاد تقریر فلسفی شهید مطهری از برهان تمانع با این نتیجه که «اگر واجب‌الوجود متعدد باشد چیزی به وجود نخواهد آمد» سازگار نیست. پس به طریق اولی، آن دو با هم مطابق نیستند.

البته ناسازگاری ترجمه شهید مطهری با ظاهر آیه مذکور، «صحت» تقریر فلسفی برهان تمانع را خدشه‌دار نخواهد کرد، بلکه «تطبیق» این تقریر با آیه

اگر در آسمان و زمین (در کل عالم) غیر از ذات خداوند خدایان دیگر می‌بود آسمان و زمین تباه شده بودند و نبودند (همان، ص ۱۱۴).

نیز در جای دیگری می‌نویسد: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»؛ بگو اگر در این دو (آسمان و زمین / همه هستی) خدایانی دیگر جز الله می‌بود، این نظام موجود نبود و تباه شده بود (برهان تمانع) (مطهری، ۱۳۵۷، ص ۸۶).

ب. توجه به معنای صحیح آیه مورد بحث

آنچه در اینجا بحث برانگیز است معنای جزای شرط در آیه مذکور، یعنی معنای «لفسدتا» است. همان‌گونه که اشاره شد، چون از یک سو، شهید مطهری در برهان تمانع این‌گونه نتیجه گرفت که اگر واجب‌الوجود متعدد بود هیچ چیز به وجود نمی‌آمد و از سوی دیگر، مفاد آیه مذکور را مطابق با برهان تمانع می‌دانست، ایشان واژه «لفسدتا» را به «موجود نبود» ترجمه کرده است. اما به نظر می‌رسد این واژه معنای دیگری داشته باشد. به همین منظور با مراجعه به کتب لغت، معنای این واژه را جست‌وجو می‌کنیم.

معنای فساد: راغب اصفهانی در مفردات الفاظ القرآن «فساد» را این‌گونه ترجمه کرده است: «الْفَسَادُ: خروج الشيء عن الاعتدال، قليلا كان الخروج عنه أو كثيرا، و يضاؤه الصّلاح» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۶). در لسان‌العرب و کتاب العين نیز مانند مفردات آمده: «الْفَسَادُ: نقيض الصّلاح» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۳۵؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۳۱). در المحيط فی اللغة علاوه بر معنای قبل، «التّفْسيد به الإهلاک» معنا شده است (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۲۸۸). فیومی و ابن‌منظور «المفسدة» را خلاف «المصلحة» می‌داند (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۷۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۳۵). همچنین

تقریر فلسفی ایشان مطابقت و حتی سازگاری داشته باشد. البته ناسازگاری تقریر ایشان با آیه مورد بحث هیچ ملازمه‌ای با مطابقت تقریر دیگر با آیه مذکور ندارد. همچنین از این ناسازگاری نباید نادرست بودن تقریر ایشان نتیجه گرفته شود. بنابراین، علی‌رغم صحت تقریر فلسفی ایشان از برهان تمانع، این تقریر نمی‌تواند با آیه مذکور مطابقت داشته باشد.

منابع

- ابن‌منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاسط القرآن*، لبنان، دارالعلم.
- صاحب‌بن عباد، اسماعیل بن الکفأة عباد (۱۴۱۴ق)، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم‌الکتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۴)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، پاورقی مرتضی مطهری، قم، صدرا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فیومی، احمدبن محمد (بی‌تا)، *المصباح المنیر*، قم، دارالرضی.
- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، مرکز کتاب لترجمه و النشر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴)، *سیری در نهج البلاغه*، ج سی و سوم، تهران، صدرا.
- (۱۳۶۰)، *شرح منظومه*، تهران، حکمت.
- (۱۴۰۶ق)، *شرح میسوط منظومه*، تهران، حکمت.
- (۱۳۷۴)، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ج ۴.
- (۱۳۵۷)، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (۲)*: جهان بینی توحیدی، قم، صدرا.
- (۱۳۶۹)، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (۳)*: وحی و نبوت، قم، صدرا.

مذکور را زیرسؤال خواهد برد. بنابراین، گرچه تقریر شهید مطهری از برهان تمانع آن قدر متقن است که نمی‌توان بر آن ایراد گرفت، اما می‌توان تطبیق آن با آیه مورد بحث را مورد شک و تردید قرار داد.

نتیجه‌گیری

شهید مطهری بحث از برهان تمانع را با طرح تقریر سطحی و عامیانه از این برهان آغاز نمود و پس از نقد آن، به تقریر فلسفی خود از این برهان پرداخت. با تحقیق در تقریر فلسفی شهید مطهری از برهان تمانع، می‌توان دریافت که این تقریر، که بر سه نکته فلسفی استوار است، از قوی‌ترین براهینی است که برای اثبات توحید واجب‌الوجود آورده شده است. البته توجه به یک نکته می‌تواند در تکمیل این برهان و ارائه بهتر آن مؤثر باشد. آن نکته توجه به این مطلب است که با افزودن مقدمه «لیکن وجودی هست» یا «لیکن چیزی وجود دارد» به نتیجه حاصل از تقریر فلسفی فوق یعنی «اگر واجب‌الوجود متعدد بود، لازم می‌آمد که هیچ چیز موجود نشود»، قیاس استثنایی‌ای شکل می‌گیرد که در آن از نقیض تالی این نتیجه حاصل می‌شود که «پس واجب‌الوجود متعدد نیست» و برهان فلسفی آن با حفظ مقدمات به این شکل درمی‌آید:

(۱) اگر واجب‌الوجود متعدد بود، هیچ چیز وجود نداشت.

(۲) لیکن چیزی وجود دارد.

پس واجب‌الوجود متعدد نیست.

تطبیق تقریر فلسفی برهان تمانع نکته دیگری بود که مورد نقد و بررسی قرار گرفت. کنکاش در معنای لغوی آیه بیست و دوم سوره «انبیاء» نشان داد که برخلاف ادعای شهید مطهری مبنی بر مطابقت آیه با تقریر فلسفی ایشان، مفاد ظاهری این آیه نمی‌تواند با